

درس چهارصد و هفدهم: صوت ۴۳۹

ماحصل ادله قائلین به احتیاط در صورت فقدان أحد الطرفین

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امروز یک شالوده‌ای از بحث راجع به تحقق علم اجمالی و فقدان أحد الطرفين را مطرح می‌کنیم و چون دیدم که وارد شدن در بحث دیگر احتیاج به حدود بیست جلسه‌ای دارد و طول می‌کشد و به نظر نیمه‌کاره می‌ماند لذا از فردا بحث اصول تعطیل است و به جایش همین بحث فلسفه را بحث می‌کنیم. حالا راجع به دسته‌بندی مسائل اجمالی در صورت فقدان أحد الطرفين مسائلی که مطرح شده را عرض می‌کنیم تا اینکه بقیه مطلب إن شاء الله برای بعد باشد.

منجز تکلیف بودن نفس علم اجمالی، چه شرعاً و چه عقلاً

راجع به تحقق علم اجمالی تقریباً مسئله متفق علیه است که نفس علم اجمالی چه شرعاً و چه عقلاً منجز تکلیف است و در این مسئله کسی شبهه ندارد و اگر هم راجع به تنجزش نسبت به طرف واحد کسی تشکیک کرده اما نسبت به نفس طرفین کسی تشکیک نکرده است چون بعضی‌ها قائل شدند به اینکه می‌شود با تحقق علم اجمالی انسان یکی از دو طرف را اتیان کند چون نسبت به یکی از دو طرف حکم به شبهه بدویه دادند به لحاظ اینکه در صورتی که مکلف نیت عدم تناول طرفین را نداشته باشد بنابراین تناول نسبت به یکی از این دو طرف یا اطراف بلامانع است ولی خب این قول شاذ است و قابل توجه نیست.

طرح دو مسئله مهم در علم اجمالی

در علم اجمالی آنچه که مطرح است دو چیز است؛ یکی نفس تحقق علم اجمالی است **بِأَيِّ دَلِيلٍ كَان** به عبارت دیگر وجود علت مُحدثه برای علم اجمالی که شرط تحقق موضوع علم اجمالی و تنجز او است. مسئله دوم قوام علم اجمالی است که گفتند به او بستگی دارد، وجود علت مُبقیه است؛ یعنی همان‌طوری که خود علم اجمالی احتیاج به علت دارد بقاء آن هم احتیاج به علت دارد و بقائش عبارت از نفس وجود اطراف علم اجمالی در همان وصف و بر همان کیفیتی است که موجب تنجز علم اجمالی شده است که طرفین یا اطراف علم اجمالی به همان کیفیت باقی بماند.

بناءً علی هذا در صورت عدم وصول مکلف به یکی از اطراف حالا چه به واسطه فقدان یکی باشد حقیقتاً و یا به واسطه فقدان یکی باشد حکماً مثل اینکه در دسترس نباشد و یا به واسطه فقدان یکی تشریعاً و تنزیلاً که مورد، محل ابتلاء برای تناول باشد، در هر کدام از این سه تا آن علت مبقیه از بین خواهد رفت و آن وقت در بقاء علت مبقیه در صورت فقدان، آراء مختلف است؛ بعضی‌ها مثل مرحوم آخوند فقدان را موجب زوال علت مُحدثه

نمی‌دانند زیرا استصحاب علم اجمالی سابق موجب تنجز تکلیف بالنسبه به آن طرف باقی هم هست.^۱ بعضی‌ها هم مانند مرحوم نائینی فقدان یکی از طرفین را بنا بر یکی از دو قولی که ترجیح دارد موجب انتفاء علم اجمالی می‌دانند.^۲ البته قوام علم اجمالی به وجود طرفین یا اطراف هست و وقتی که طرفین مفقود شدند مثل این است که از اول علم اجمالی نبود و تفاوتی ندارد؛ دلیلی که ایشان بر این مسئله اقامه می‌کنند این است که بالأخره در خارج علم اجمالی نسبت به طرفین شبهه در خمریت إلی‌ماشاءالله داریم و آنچه که مورد ابتلاء مکلف هست آن طرفین شبهه‌ای است که با او برخورد می‌کند و الاً هزارتا طرفین علم اجمالی الآن در خیابان هست و ارتباطی به ما ندارد، صد هزارتا در دنیا است که یکی با دیگری اشتباه می‌شود ولی هیچ‌کدام از اینها دامن‌گیر مکلف نیستند یعنی منجز برای مکلف نیستند الاً آن موردی که مکلف درقبال این مورد قرار بگیرد که در آنجا منجز هستند و الاً الآن در شوارع [باینکه] اشتباه طرفین در علم اجمالی آن قدر زیاد هست ولی هیچ ارتباط و تعلق به ما ندارد. آنها برای خودشان هزارتا موارد شبهه هستند ولی ربطی به ما ندارد. وقتی علم اجمالی منجز است که این تعلق به مکلف در حوزه و در حیطة وجودی خودش پیدا بکند و آن موقع این نسبت به او منجز است اما آن علم اجمالی که مثلاً الآن در سوق خان بین رطب غصبی و رطب غیر غصبی وجود دارد ارتباطی به ما که الآن در مدرسه دار الشفاء نشسته‌ایم ندارد که آن علم اجمالی شامل حال ما بشود! یا آن زیت که الآن در گذر خان مشته بین متنجس و غیر متنجس است آن مربوط به فروشنده و خریدار است و ارتباطی به ما که در اینجا هستیم ندارد.

حکم فاقد داشتن مکلف غائب، نسبت به موارد شبهه

چرا ارتباط ندارد؟! چون مکلف غائب نسبت به آن موارد شبهه، حکم فاقد را دارد گرچه مکلف وجود دارد ولی چون موارد شبهه خارج از حیطة تعلق مکلف است پس فاقد است. همین مطلب راجع به فقدان أحد الطرفین یا فقدان بعض الأطراف علم اجمالی حاصل می‌شود و می‌فرمایند که اگر اطراف علم اجمالی به‌طور کلی منتفی شد فرض کنید این دو اثناء متردد النجاسه هستند حالا اگر این هر دو از بین رفتند و منتفی شدند، دیگر علم اجمالی وجود ندارد همین‌طور اگر یکی از دو طرف علم اجمالی منتفی بشود [این گونه است] چون علم اجمالی قوامش به طرفین هست.

پس علت محدثه همان علت مبقیه باید باشد، پس الآن تکلیف مکلف به چه تعلق می‌گیرد؟ به هیچ، این عمده برای حکم به برائت و اباحه در مابقی است و نسبت به این مسئله‌ای که متأخرین راجع به این قضیه مطرح

^۱ . کفایة الأصول (تعليقة زارعی سبزواری)، ج ۳، ص ۱۰۴.

^۲ . همان.

کردند. البته مرحوم شیخ این مطلب را در رسائل دارد متأخرین مثل مرحوم آقا ضیاء و مرحوم نائینی خیلی روی این مسئله مانور دادند. چون بنا داریم مسائل مرحوم آقای خوئی را بیان کنیم نظر ایشان برای بعد می ماند اما خوب راجع به نظر اینها، مجمل مسائل این است که عرض شد و اگر به تقریرات آنها مراجعه کنید متوجه می شوید که مسئله بیش از این مقدار نیست و صحبتی که شده در توسعه همین مسئله است که آن مقوم علم اجمالی بقاء وجود اطراف است پس علت مبقیه هم باید وجود اطراف باشد، همان طور که در خود علم اجمالی وجود طرفین لازم است و اگر طرفین مفقود باشند علم اجمالی نیست - من باب مثال شخصی می بیند که این دو إناء خمر بود و بعد هم بچه در باغچه ریخت خب وقتی ریخت دیگر چه کارش کنیم؟! حالا درخت مستفیض می شود ارتباطی به ما ندارد! - همین طور وجود این طرفین بقاء هم به عنوان علت مبقیه باید محقق باشند.

پس با فقدان یکی، این قضیه مفقود خواهد شد منتها نسبت به فقدان یکی از طرفین مرحوم آخوند و همین طور مرحوم شیخ در رسائل حکم دیگری دارند که قائل به احتیاط هستند و نسبت به ادله آنها هم صحبت شد که گرچه علم اجمالی در آن زمان وجود داشته ولی با فقدان یکی از طرفین ما شک در موضوع علم اجمالی نداریم بلکه شک ما شک حکمی است. اگر یک وقتی انقلاب موضوع بشود از آن تردد بین النجسین به موضوع شبهه بدویه، طبعاً علم اجمالی منتفی خواهد شد ولیکن ما الآن آن شبهه ای که نسبت به این داریم هنوز باقی است و چون شبهه نسبت به این باقی است، شک حکمی داریم یعنی خود علم اجمالی حدوداً کفایت برای تعلق تکلیف می کند. این تعلق تکلیف، تعلق یقینی است و شبهه در اینجا به شبهه حکمی برمی گردد که آن تکلیفی که بر ذمه ما منجز بود آیا مستمراً آن تکلیف هنوز تنجز دارد یا ندارد؟ اینجا مقتضای استصحاب است. این ماحصل ادله قائلین به احتیاط مثل مرحوم شیخ و همین طور مرحوم آخوند در فقدان است.

آنچه که در اینجا باقی می ماند عبارت از ابتلاء مکلف به یکی از اطراف علم اجمالی است که این ابتلاء موجب عدم تنجز حکم اولی که احتراز است با وجود حکم حاکم - حاکم در اینجا همان اضطرار و آن مبتلا به است - در آنجا حاصل می شود. اینجا آن موردی است که محل برای بحث بین اعلام است و همان طوری که راجع به مبانی صحبت شد در کلام مرحوم آخوند و هم در کلام مرحوم شیخ و هم در کلام مرحوم کمپانی، در تمام این موارد دو مسئله در اینجا وجود داشته است؛ یکی اینکه بعضی ها قائل به برائت هستند به جهت اینکه این را هم قیاس به مسئله فقدان أحد الطرفین کردند و بعضی ها هم مثل مرحوم شیخ قائل به احتیاط هستند از باب اینکه گرچه در اینجا ابتلاء به علم اجمالی به واسطه ابتلاء به یکی از طرفین مانع از آن فعلیت حکم اولی هست الا اینکه ملاک نسبت به مسئله باقی است و به قول مرحوم آخوند: تردد مصداقیت نجس هنوز با وجود ابتلاء موجود است؛ یعنی باز با وجود ابتلاء آن تردید در مصداق هنوز هست که آیا مصداق نجس بر این منطبق است یا بر آن منطبق است. پس آن حکم که روی احتراز از نجس رفته است باز در اینجا شامل مانحن فیه خواهد

شد و عرض شد که مرحوم کمپانی قائل بر برائت در مانحن‌فیه هستند. مرحوم آخوند هم در جایی برائت را در صورت ابتلاء مضطر تأیید می‌کند.

این بحث راجع به خلاصه ادله قائلین به برائت و همین‌طور قائلین به احتیاط در صورت فقدان و یا در صورت ابتلاء مکلف به بعضی از اطراف به اضطرار بود. رفقا هم نتیجه بحث را راجع به این مسئله طبعاً مدنظر دارند. البته شکی نیست همان‌طوری که عرض شد ابتلاء به علم اجمالی هم حدوداً و هم بقائاً احتیاج به علت دارد و اما آنهایی که قائل‌اند بر اینکه شبهه از شبهه موضوعیه به شبهه حکمیه تبدیل می‌شود و شک در حکم است و مقتضاً، استصحاب حکم در صورت شک است این مسئله رد می‌شود به اینکه در علم اجمالی آنچه که محقق حکم و تکلیف است نفس علم اجمالی است که قائم به طرفین است. در این مسئله جای هیچ شکی نیست همان‌طوری که خود موارد شبهه در صورت عدم ارتباط و تعلق به مکلف موجب تنجز بالنسبه به مکلف نیست یعنی در شرایط فعلی، شبهاتی که الآن در خارج وجود دارند ارتباطی به افراد ندارند و تا در حوزه و در محدوده خود آن اطراف مشتبّه قرار نگیرند نمی‌توانند منجز باشند. تکلیف بالنسبه به مکلفی منجز است که در حیطة فعل و در حیطة تعلقش به آن موضوع تکلیف قرار بگیرد. شکی در این مسئله وجود ندارد و همان‌طوری که در علم اجمالی، حدوداً احتیاجی به علت هست، استمرار علم اجمالی هم بقائاً محتاج به علت است و اگر علت از بین رفت پس علم اجمالی منتفی خواهد شد. نسبت به این مسئله هم شکی وجود ندارد.

بیّنون مرتبه تنجز از مرتبه فعلیت

حالا باید ببینیم که آیا با وجود فقدان یکی از اطراف علم اجمالی حکماً یا واقعاً، تنزیلاً یا تکویناً - تنزیلاً به واسطه ابتلاء به اضطرار و تکویناً به واسطه فقدان واقعی - آیا آن علت مبقیه هست یا آن علت مبقیه نیست؟ همان‌طوری که رفقا مستحضر هستند شکی نیست که احکام به عناوین خودشان تعلق می‌گیرند **بما هی طبایع اولیة لها مصادیق الخارجیة** در این مسئله جای هیچ‌گونه بحثی ندارد که وقتی نهی شارع به **لا تشرب الخمر** تعلق می‌گیرد **بما أنّه فی الخارج** [مدنظر است] نه خمر در عالم طبیعت بدون مصداقیت در خارج! به خمر در عالم طبیعت که عبارت از همان ماهیت خمریت است نه نهی تعلق می‌گیرد و نه وجوبی و نه امری به آن تعلق می‌گیرد بلکه **ماهیه من الماهیات** است و احکام تشریعی در عالم تشریع به لحاظ وجود خارجی است یعنی نهی روی طبایع از نقطه نظر مصداق خارجی و موضوع خارجی می‌رود و از این نقطه نظر این امر یا نهی به موضوعات تعلق می‌گیرند.

پس وقتی شارع می‌گوید: **لا تشرب الخمر** یعنی **لا تشرب الخمر الموجود فی الخارج** نه **لا تشرب الخمر الغیر الموجود** یا **لا تشرب الخمر فی عالم الماهیه**، **لا تشرب الخمر فی عالم الطبیعة** اینها مباحث ماهیات و مباحث کلیات عقلی و کلیات منطقی است و ارتباطی به احکام شرعی ندارد! شرع از آنجایی که با

فعل مکلف ارتباط دارد پس احکامش روی موضوعات خارجی رفته است که مربوط به فعل مکلف است. پس این نهی **لا تَشْرَب الخمر** روی خمر **بما أنه موجود في الخارج**، **بما أنه يوجد في الخارج** رفته است. پس وقتی خمر **موجود في الخارج** مشخصاً محقق شد در آن موقع **لا تَشْرَب الخمر** شامل حال مکلف خواهد شد و برای او تنجّز پیدا خواهد کرد. پس اگر برای مکلف موضوعی نباشد پس اصلاً تنجّز تکلیف هم معنا ندارد اینکه ما حتماً مراتب تکلیف را به چهار مرتبه تقسیم می‌کنیم و مرتبه تنجّز را جدای از مرتبه فعلیت می‌دانیم برای همین است که وجود خارجی موضوع برای تنجّز تکلیف شرط است، قدرت بر اتیان به تکلیف یا عدم قدرت بحث مربوط به فعلیت است نه بحث مربوط به تنجّز!

شرط برای تنجّز تکلیف

شرط برای تنجّز عبارت از وجود موضوع در خارج است پس اگر شما به کره ماه رفتید ...، گفت:

بودم آن روز در این می‌کده از درگشان *** که نه از تآك نشان بود نه از تاک‌نشان^۱

در کره ماه نه اصلاً از تاک خبری هست و نه از تاک‌نشان! آیا در آنجا حرمت خمر برای شما هست؟! نه، اصلاً تنجّز ندارد چون اصلاً حکم لغو است، بله در عالم انشاء حرام است اما این شامل مای مکلف نمی‌شود همان‌طوری که برای غیر مکلف حرمت خمر در عالم انشاء و در عالم ملاکات هست و ارتباطی به مکلف و غیر مکلف ندارد حتی برای طفل رضیع هم حرمت خمر در عالم ملاکات هست ولی به طفل رضیع حرمت خمر تعلق نمی‌گیرد! چون اصلاً برای او معنا ندارد و اصلاً زمینه و استعداد برای تعلق تکلیف نیست تا اینکه حالا تکلیف منجّز باشد یا فعلیت!

شخصی که در کره قمر زندگی می‌کند، برای او استعداد اتیان به تکلیف اصلاً نیست نه اینکه تنجّز دارد و فعلیت ندارد! حرمت خمر در عالم ملاکات و در عالم انشاء به حال خودش هست و آن ربطی به [مکلف ندارد] همان‌طور که در زمان شارع آن حرمت خمر در عالم ملاکات و انشاء جعل شده بود متها تا وقتی که شارع این را بیان نکرد منجّز نبود و وقتی شارع بیان می‌کند تازه منجّز می‌شود وقتی حضرت سرکار فیض آثار می‌خواهند تناول کنند آن موقع فعلیت پیدا می‌کند این مسئله هم همین‌طور است.

پس در علم اجمالی آن حرمتی که تعلق می‌گیرد به موضوع **بما أنه في الخارج** تعلق می‌گیرد والا اگر این مسئله نباشد اصلاً خود تنجّز هم نیست. خود موضوع برای تنجّز علم اجمالی عبارت از وجود خارجی است نه حرمة الخمر، حرمة الخمر منجّز بالنسبه به ماست و این ارتباطی اصلاً به علم اجمالی ندارد. صحبت ما در تکلیفی است - نه تکلیف بر حرمت خمر - که ناشی از علم اجمالی است، این یک تکلیف دیگر است و

^۱. دیوان جامی، غزل ۷۲۴.

حرمت خمر به جای خودش هست؛ حرمت خمر یک مسئله است و حرمت خمرِ مردد در علم اجمالی یک مطلب دیگر است. بله، حرمت بالنسبه به ما منجز است و ما قبول داریم اما حرمت خمر در علم اجمالی **شیء آخر** و آن منجز نیست الا به تحقق موضوع!

لزوم قرار گرفتن مکلف در حیطة فعل برای تنجز موضوع

وقتی موضوع محقق شد که عبارت از طرفین است این علم اجمالی برای ما منجز شد البته در صورتی که در حیطة ما باشد ولی اگر نباشد مثلاً ما بدانیم یک خمر مشته در آمریکا هست، آن ربطی به ما ندارد چون در حیطة ما نیست مثل عدم تکلیف در مورد خمر در کره قمر. اگر در حیطة ما قرار بگیرد منجز می شود، حالا اتیان بکند یا نه آن مسئله فعلیت می شود. در حیطة مکلف و در حیطة اراده مکلف قرار بگیرد. این یک نکته ای است که در تقریرات ذکر نشده است لذا من خیلی روی این مسئله تأکید می کنم چون در فقه خیلی موارد قابل استفاده ای نسبت به این موضوع هست که مکلف باید در حیطة آن فعل قرار بگیرد تا آن موضوع برای او منجز بشود. مسئله فعلیت هنوز مسئله بعد هست. حالا که در حیطة قرار می گیرد حکم بر او منجز شد...

لازم نیست حتماً دو طرف نسبت به این مسئله باشد بلکه احاطه بر آن موضوع پیدا بکند متنها همان طوری که خدمت رفقا عرض شد وقتی آن حکم اجتناب بر عنوان آن موضوع تعلق می گیرد که خمریت مردد بین الطرفین است آن منجز برای علم اجمالی می شود. تمام شد! حالا یکی از دو طرف باشد یا نباشد دیگر تأثیری در تنجز علم اجمالی بقائاً ندارد یعنی وقتی که حکم بر عنوان تعلق گرفت آن عنوان مصداقش در خارج هست و این مصداقش دیگر در خارج پیدا شد و چیزی که وجود پیدا کرد به قول فلاسفه **لا یُعَدُّ** همین که وجود طرفین **مُحَقِّقین لِلْعِلْمِ الْإِجْمَالِ** محرز شد علم اجمالی حدوداً حاصل شد و بقائاً هم همان علت، علت مبقیه هست الآن هم همان علت مبقیه آن خمر مردد، عنوانش باقی به بقاء تمام اطراف علم اجمالی است یعنی حتی یک مورد از اطراف علم اجمالی باقی باشد آن عنوان که همان کلی طبیعی است به حال خودش باقی است و باز هم آن **الخمر المردد** باقی هست مگر اینکه جمیع اطراف علم اجمالی فرداً فرداً منتفی بشود و در آن موقع بگوییم که چون طبیعت قائم به وجود خارجی مصداقش است دیگر در آن موقع طبیعت هم منتفی خواهد شد و وقتی وجود خارجی طبیعت منتفی بشود بالطبع طبیعت هم منتفی خواهد شد. ما در علم اجمالی برای تنجزش احتیاج به تیقن مصداقیت حرام داریم؟! نه، همان شک در مصداقیت و محتمل المصداقیه موجب اجتناب است پس تا یک فرد از اطراف علم اجمالی باقی باشد آن محتمل الصدقیه و محتمل الانطباقیه و محتمل التطبيق در هر حال باقی است.

تلمیذ: باز هم از بین نمی رود.

عدم فرق بین فقدان تکوینی و فقدان اضطراری

استاد: احسنت! علم اجمالی هنوز باقی است. پس آن علم اجمالی علت مبقیه‌اش در نفس مکلف مستمر است و وقتی نفس مکلف را اعدامش کردند یا به او سم دادند یا اینکه بالأخره به یک نحوی ترتیب نفس مکلف داده شد دیگر آن علت مبقیه هم منقطع خواهد شد. دیگر در این صورت فرقی بین فقدان تکوینی و فقدان اضطراری نیست بلکه فقدان اضطراری موجب عدم قدرت به نسبت به یکی از طرفین است ولی قدرت نسبت به طرف دیگر به واسطه بقاء علت مبقیه هنوز به حال خودش باقی است.

این ماحصل این مطالبی که راجع به این قضیه ذکر شد بود. البته در بحث مجدد إن شاء الله اگر توفیق پیدا کردیم لولا البداء راجع به مطالب و نظرات جدیدی که از طرف متأخرین مطرح شده مثل مرحوم آقای خوئی یا تقریرات مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - که مطالب قابل توجهی هست صحبت خواهیم کرد. البته فقط از باب اشاره به مسئله مطرح می‌کنیم، چون باید مطلب را به مسئله بعدی متصل کنیم تا اینکه بحث برائت تمام بشود لذا بهتر است که آنجا را در یک مقطع بیان کنیم اما آنچه را که از مجموعه ادله اعلام - چه متقدمین و چه متأخرین - نسبت به علم اجمالی و اطراف علم اجمالی بود، شالوده و ملخص و خلاصه‌اش همین مسئله‌ای بود که عرض شد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد